

زبان قرآن

آذرتاش آذرنوش^۱

محمد علی سلمانی مروست^۲

چکیده

نظر عموم مسلمانان از دیر باز بر آن است که قرآن به زبان قریش نازل شده است. زبان همه اشعار و خطبه‌های جاهلی نیز زبان قریش بوده است. عموم خاورشناسان - با توجه به زبانشناسی تاریخی - این اصل را نپذیرفته‌اند. البته می‌دانیم که اینجا مراد از زبان قریش نسبت به زبان دیگر قبایل، زبانی مستقل و کاملاً متفاوت نیست، بلکه مراد اختلاف در آواشناسی، در برخی کلمات و برخی ساختارها است نه همه آنها. اینک پژوهشها نشان داده است که بسیاری از دانشمندان و نیز برخی قرائن، نظریه قریشی بودن زبان قرآن را تأیید نکرده‌اند. فهرست نسبتاً جامعی از روایات را نقل کرده، سپس به مقایسه و بررسی و نقد آنها می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها قرآن، زبان قرآن، لهجه قرآن، زبان قریش، عربی فصیح.

طرح مسأله

زبان قرآن پدیده‌ایست که از صدر اسلام تاکنون در خصوص آن سخن گفته شده است. برخی از اقوال دلالت بر توقیفی بودن آن و برخی دلالت بر نسبت آن به امتهای و شخصیت‌های پیش از اسلام همچون آدم(ص)، اسماعیل(ع) و... دارد. برخی نیز بر نزول آن براساس لهجه‌های متعدد عرب دلالت می‌کند. نظر شایع آن است که قرآن به زبان قریش نازل شده است. در این مقاله ضمن بیان اقوال و بررسی آنها، قرائن و شواهدی در

۲. استادیار دانشگاه یزد

۱. استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

رد یا تأیید هر یک بیان می‌کنیم.

در قرآن تنها از واژه «لسان» به معنای زبان استفاده شده و ذکر آن از واژه «لهجه» یا مفهوم آن نشده است. قداما برای بیان لهجه از واژه «لغة» استفاده می‌کردند، هرچند امروزه به معنای زبان به کار می‌رود. قرآن در ۸ آیه، زبان خود را عربی معرفی می‌کند (از جمله: احقاف/۱۲؛ یوسف/۲) و در ۲ آیه از آن به «لسان عربی مبین» یاد کرده است (نحل/۱۰۳؛ شعراء/۱۹۵) و دانشمندان آن را «عربی فصیح» می‌نامند. در این مقاله غالباً واژه زبان، به معنای لهجه به کار رفته، مخصوصاً هرگاه به اسم یک قبیله اضافه شده است.

روایات^۱ و اقوال قداما

الف - روایات و اقوال قداما در مورد سرچشمه زبان عربی

دسته‌ای از روایات، زبان عربی را زبان حضرت آدم (ع) می‌پندارند، بدین سان که خداوند آن را به وی تعلیم داد یا الهام کرد. از جمله روایت است: زبان آدم در بهشت عربی بود تا وقتی که از فرمان خدا سرپیچی کرد، آنگاه خداوند زبان عربی را از او سلب کرد و وی به زبان سریانی سخن گفت و وقتی که آدم (ع) توبه نمود، خداوند زبان عربی را به وی بازگرداند (سیوطی، المزهر، ۱/۲۸، به نقل از ابن عباس).

در دسته‌ای دیگر از روایات، چنین آمده است که زبان عربی به اسماعیل (ع) الهام شد و او نخستین کسی بود که به عربی سخن گفت. از جمله این روایات، روایتی است که جابر از قول پیامبر (ص) نقل می‌کند (همان، ۳۰). روایاتیست دال بر اینکه زبان عربی که بر اسماعیل (ع) الهام شده بود، از بین رفته بود و دوباره جبرئیل آن را به پیامبر اسلام (ص) یاد داد (همان، ۳۱). روایتی دیگر یَعْرُب بن فَحْطَانَ را اولین کسی می‌داند که به عربی سخن گفت (همان، ۲۹). نیز روایاتی هست که زبان عرب را زبان جُرْهُم معرفی می‌کند (همانجا). از بین قداما، ابن فارس (ص ۳۱) زبان عربی را توقیفی می‌داند. ابوعلی فارسی نیز آن را از آن خداوند می‌داند (ابن جنی، ۱/۹۴). ابن جنی (۱/۹۹) قائل

۱. منظور از روایت در این مقاله حدیث (قول، فعل و تقریر معصوم) نیست بلکه منظور گفتار بزرگان صدر اسلام است.

به توقیف است، هر چند که در اعتقاد خود استوار نیست، به علاوه ابوالحسن اشعری و ابن فورک قائل به توقیفند (سیوطی، همان، ۱/۱۸) و ابومنصور نیز قائل به توقیف است (همان، ۲۵-۲۶).

قائلان به توقیف پنج دلیل ذکر کرده‌اند. ۱- و علم آدم الأسماء کلها (بقره/۳۱). ۲- إن هی الا أسماء سمیتموها أتم و أبأؤکم (نجم/۲۳) در این آیه خداوند قومی را مذمت کرده که خود اسمهایی وضع کردند و این اقتضاء می‌کند که بقیه اسمها و به تبع آن زبان توقیفی باشد. ۳- و من آیاته خلق السموات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم (روم/۲۲). ۴- اگر زبانها وضعی بود، در تخاطب نیاز می‌شد به ساخت اصطلاح دیگری از لغتی و یا کتابتی، و کلام بدان برمی‌گشت و این دور و تسلسل در وضعها به وجود می‌آورد که آن محال است. بنابراین، گریزی نیست جز اعتقاد به توقیف (همان، ۱/۱۹). ۵- نشنیده‌ایم که قومی از عرب در زمانی نزدیک به ما، در نامیدن شیئی به یک نام اتفاق کرده باشند تا این احتمال را به گذشتگان نیز بدهیم (ابن فارس، ۳۳).

ب - روایات و اقوال قدما و قرائن روایی در تبیین زبان قرآن

روایات رسیده در این زمینه اندک است. دو روایت از عمر و عثمان در خصوص نزول قرآن به لهجه قریش نقل شده است. یک روایت نیز از پیامبر (ص) و دو روایت از ابو عبید و ابونصر فارابی در فصیح‌تر بودن قریش و روایاتی در تطبیق «هفت حرف» در سخن پیامبر بر هفت زبان و روایات و قرائن روایی پراکنده‌ای که دلالت بر عدم نزول قرآن به لهجه قریش دارد، نقل شده است.

- ۱- روایت پیامبر (ص)، از وی روایت شده که فرمود: «أنا أفصح العرب بيد أتي من قریش و أتی نشأت فی بنی سعد بن بکر» (سیوطی، همان، ۱/۱۶۶).
- ۲- روایت عمر، از وی نقل شده که گفته است: قرآن به زبان مضر نازل شده است (سیوطی، الاتقان، ۱/۱۵۰). این روایت با تفصیلات بیشتری نیز روایت شده؛ بدین صورت که عمر گفت: قرآن به زبان مضر نازل شده، به قرائت ابن مسعود (عتی حین) به جای (حتی حین) اعتراض کرده است و به وی می‌نویسد که قرآن به زبان هذیل نازل نشده، آن را به زبان قریش برای مردم بخوان نه به زبان هذیل (جزایری، ۶۴-۶۵؛ خوبی، ۱/۱۲۹؛ سالم مکرم، قضایا قرآنیة، ۳۷).

۳- روایت عثمان، عثمان برای یکسان سازی متن مصحف‌ها به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام گفت: اگر شما و زید در امری اختلاف ورزیدید، آن را به زبان قریش بنویسید که قرآن به زبان قریش نازل شده است (بخاری، ۱۲۹۱/۳، روایت ۳۳۱۵، ۱۹۰۶/۴، روایت ۴۶۹۹).

۴- روایت ابو عبید و ابونصر فارابی، ابو عبید گوید: «دانشمندان زبان عرب و آگاهان به تاریخ و بلاد عرب و راویان اشعار اتفاق دارند که زبان قریش فصیح‌ترین و پاک‌ترین زبانها بود. بدین سبب که خداوند آنها را از میان تمام عرب انتخاب کرد و از میان آنها حضرت محمد (ص) را برگزید و قریش را خدمتکاران و همسایگان و متولیان خانه خود قرار داد. نمایندگان عرب از حجاج و دیگران به مکه می آمدند و از قریش می خواستند تا در امورشان حکم کنند و قریش بدانها مناسکشان را یاد می داد و بین آنها حکم می نمود. عرب پیوسته قریش را برتر از خود می دانستند و آنها را اهل الله می خواندند. زیرا آنان از نسل پاک و خالص اسماعیل (ع) بودند و هیچ آمیزشی ایشان را از این نسبت دور نکرده بود. این فضیلتی بود از طرف خداوند به آنها، آنگاه که آنها را خویشان نزدیک و عترت پاک پیامبرش قرار داد. قریش با وجود فصاحت و حسن واژگان و لطافت زبان خود، چون نمایندگان عرب به نزد آنها آمدند، بهترینها و پاکترین‌های زبان آنها را برمی‌گزیدند و با جمع این بهترینها و ذوق ذاتی، در میان عربها از همه فصیحتر گشتند. از این روست که عنعنہ تمیم و عجریه قیس و کشکشه اسد و کسکسه ربیعہ و کسر اسد و قیس در واژگانی چون تعلمون، نعلم و شعیر و بعیر، در زمان آنها مشاهده نمی‌شود (ابن فارس، ۵۲-۵۳؛ سیوطی، المزهر، ۱/۱۶۶).

ابونصر فارابی نیز گوید: «قریش فصیح‌ترین و آسانترین الفاظ را برای سخن گفتن به کار می برد؛ الفاظی که برگوشها سنگینی نمی‌کرد و خواسته‌های درونی انسان را بهتر بیان می‌کرد. قبایلی که زبان عربی از آنان نقل و اخذ شده عبارتند از: قیس، تمیم و اسد. بیشتر کلمات از این قبایل اخذ شده و در واژه‌های غریب و اعراب و تصریف به کاربرد آنها تکیه نشده است. بعد از این قبایل، زبان عربی از هذیل، برخی از کنانه و برخی از طی اخذ و نقل شده و از دیگر قبایل مخصوصاً از شهر نشینان نقل شده است» (سیوطی، همان، ۱/۱۶۷).

۵- روایات تطبیق هفت حرف بر هفت زبان

روایات متعددی رسیده که در آن پیامبر(ص) فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است (نک: بخاری، ۴/۱۹۰۹، روایت ۴۷۰۵؛ مسلم، ۱/۵۶۲-۵۶۰، روایت ۲۷۰-۲۷۴؛ نسائی، ۲/۴۸۸-۴۹۰، روایت ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۳۸، ۱/۴۹۱، روایت ۹۴۰). سیوطی (الاتقان، ۱/۱۴۵) راویان این روایت را ۲۱ صحابی برمی شمرد و می افزاید ابو عبید آن را متواتر دانسته است. برای هفت حرف نزدیک به چهل وجه ذکر کرده اند که یکی از آنها هفت زبان یا هفت لهجه است (نک: همان، ۱۴۵-۱۴۷؛ زرکشی، ۱/۳۰۵-۳۱۹). اینک روایات تطبیق هفت حرف بر هفت زبان:

الف - پیامبر(ص) می فرماید: قرآن به هفت زبان نازل شده که همگی شافی و کافیند (ابن جنی، ۱/۳۹۸).

ب - ابن عباس گوید: قرآن به هفت زبان نازل شده است، پنج زبان آن عجز هوازن^۱ است (ابن فارس، ۵۷؛ سیوطی، المزهر، ۱/۱۶۶، الاتقان، ۱/۱۵۰؛ زرکشی، ۱/۳۷۹). در تکمیل هفت زبان، قریش و خزاعه را نیز از قول ابن عباس بدان افزوده اند (سیوطی، الاتقان، ۱/۱۵۰؛ طبری، جامع البیان، ۱/۲۳).

ج - ابو حاتم سجستانی گوید: قرآن به زبان قریش، هذیل، تمیم، ازد، ربیع، هوازن و سعد بن بکر نازل شد (سیوطی، همان، ۱/۱۵۰).

د - ابوشامه گوید: «قرآن ابتدا به زبان قریش و همسایگانشان از فصحای عرب نازل شد، سپس اجازه داده شد که عرب آن را به زبانهای خود بخوانند» (همانجا) و برخی افزوده اند این تصرف بر حسب میل افراد نبوده و معیار، استعمال پیامبر(ص) بوده است (همان، ۱۵۱).

ه - برخی هفت زبان را زبان هفت قبیله معرفی کرده اند که عبارتند از: هذیل، کنانه، قیس، ضَبَّه، تیم رباب، اسد بن خزیمه و قریش (همان، ۱۵۰).

و - گفته اند: «هفت زبان عبارتند از: زبان قریش، یمن، جرهم، هوازن، قضاعه، تمیم و طی» (همان، ۱۵۵).

۱. ابو عبید آنان را سعد بن بکر، چشم بن بکر، نصر بن معاویه و ثقیف معرفی می کند (سیوطی، المزهر، ۱/۱۶۶).

ز - گفته‌اند: «هفت زبان در میان تمام عرب پراکنده است، هر حرف از آن از قبیله‌ای مشهور است» (همانجا).

ح - ابو عبید گوید: «منظور این نیست که هر کلمه‌ای به هفت زبان خوانده شود، بلکه منظور آن است که این هفت زبان در قرآن پراکنده است. از این رو برخی کلمات آن به زبان قریش و برخی به زبان هذیل و برخی به زبان هوازن یا یمین یا دیگران است» (همان، ۱۵۱).

۶- روایات و قرائن روایی دال بر عدم نزول قرآن به لهجه قریش

الف - ابراهیم تمیمی از پدرش روایت می‌کند که به حضرت پیامبر (ص) گفته شد: ای پیامبر خدا تو چقدر فصیح سخن می‌گویی، فصیح‌تر از تو کسی ندیده‌ام. فرمود: «و ما یمنَعُنِی مِنْ ذَلِكِ وَ بِلِسَانِی نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِی مِیْنِ» (مجلسی، ۱۵۶/۷، روایت ۱).

ب - از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «أَنَا أُعْرِبُكُمْ أَنَا مِنْ قَرِیشِ وَ لِسَانِی لِسَانِ بَنِی سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ» (سیوطی، الجامع الصغیر، ۱/۱۶۱).

ج - ابن یزید اهوازی گوید: «از علی و ابن عباس روایت شده که: قرآن به زبان همه عرب نازل شده است» (معرفت، ۲/۱۰۰).

د - ابومسیره گوید: «قرآن به تمام زبانها (لهجه‌های عرب) نازل شده است» (زرکشی، ۳۸۰/۱).

ه - زرکشی (همانجا) گوید: «نقل شده که در آن از تمام زبانهای عرب هست، از این روست که شافعی می‌گوید: کسی را نمی‌شناسم که به زبان قرآن احاطه داشته باشد به جز پیامبر (ص)».

و - ابن خلدون (ص ۵۱۲) گوید: «قرآن به زبان مُضَر نازل شد».

ز - ابو عمرو بن علاء گوید: «افصح عرب علیا هوازن (سعد بن بکر، جشم بن بکر، نصر بن معاویه و ثقیف) و سفلی تمیم (بنی دارم) است» (ابن فارس، ص ۵۷؛ زرکشی، ۳۷۹/۱؛ سیوطی، الاتقان، ۱/۱۵۰).

ح - نقل کرده‌اند: «أفصح عرب جرهم بودند نه قریش» (ابن ابی الحدید، ۱۶/۱۴۶).

ط - ابو عمر بن عبدالبر گوید: «کسی که می‌گوید قرآن به زبان قریش نازل شده، به اعتقاد من منظور اکثریت است، زیرا غیر از زبان قریش در تمام قرائت‌ها زبانهای دیگر

موجود است مثل تحقیق همزه و حال آن که قریش آن را محقق نمی‌کرد» (زرکشی، ۳۸۰/۱).

ی - از عثمان در خصوص یکسان سازی مصحف‌ها روایت شده که گفت: «حملی را از هذیل و کاتب را از ثقیف بگذارید» (ابن فارس، ۵۸؛ سیوطی، المزهرة، ۱۶۷/۱).
 ک - از ابن مسعود روایت شده که گفت: «پسندیده بود که نویسندگان مصحف‌ها از مَصْر باشند» (ابن فارس، ۵۷؛ سیوطی، همانجا).

ل - از ابن عباس در مورد خط روایت شده که گفت: «قریش خط را از حرب بن امیه، وی از اهل انبار، آنان از اهل حیره و آنان از یمن و از کنده فراگرفتند» (سیوطی، همان، ۲۹۹/۱).

م - از عمر روایت شده که به پیامبر (ص) گفت: «ای پیامبر خدا، تو از زبان عربها سخنانی نقل می‌کنی که ما - با آنکه به راستی عربیم - آن را در نمی‌یابیم». پیامبر (ص) در جواب فرمود: «پروردگام به من آموخت و من فراگرفتم» (زرکشی، ۳۸۰/۱).
 ن - از عمر روایت شده که به پیامبر (ص) گفت: «چطور است که تو فصیح‌ترین عربی و حال آنکه از میان ما خارج نشده‌ای» (سیوطی، همان، ۱۶۵/۱).

س - روایت شده که عمر معنای «تخوف» را در «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخْوَفٍ (نحل/۴۷) نمی‌دانست، از این رو در حالی که بر روی منبر بود از مردم سؤال کرد و مردی از قبیله هذیل پاسخ داد: «تخوف» در نزد ما «تنقض» - به معنای کاستن، بیم نقصان و هلاکت (زبیدی، ۱۰۶/۶؛ طریحی، ۷۱۲/۱) - است سپس این بیت را قرائت کرد:

تَخَوَّفَ الرَّجُلُ مِنْهَا تَامَكًا قَرْدًا كَمَا تَخَوَّفَ عَوْدَ النَّبْعَةِ السَّفْنُ

عمر می‌گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ تَمَسَّكُوا بِدِيْوَانِ شَعْرِكُمْ فِي جَاهِلِيَّتِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ تَفْسِيرَ كِتَابِكُمْ (شاطبی، ۸۷/۲ - ۸۸).

ع - از ابن عباس روایت شده که وی معنای فاطر السموات را نمی‌دانست تا اینکه ملاحظه کرد دو اعرابی بر سر چاهی با هم مخاصمه می‌کنند یکی از آنان گفت: «أنا فطرتها» و از این سخن پی به معنای آن می‌برد (ذهبی، ۳۵/۱).

نظر دانشمندان معاصر در مورد زبان قرآن

معاصران غالباً با تکیه بر اقوال و روایات و قرائن روایی، موضوع را بررسی کرده‌اند، هر چند که گاه موضوعات روز و مسائل زبان شناختی را بدان افزوده‌اند. بیشتر معاصران قول شایع مبنی بر نزول قرآن به زبان قریش را پذیرفته و در اثبات آن ادله‌ای ارائه کرده‌اند. برخی نیز نظریه نزول قرآن به زبان قریش را نپذیرفته، به رد ادله دسته اول پرداخته‌اند. طه حسین (۱۰۷/۵-۱۰۹) سر سخنانه براین باور است که قرآن به زبان قریش نازل شده است. وی برای اثبات نظر خود، بر اموری چون اجماع دانشمندان و روایان و مفسران در تمام دوره‌ها - به رغم تعصبات قبیله‌ای - قریشی بودن پیامبر، نزول قرآن در قریش، درک قریشیان از قرآن، اتفاق قرآن با سخنان پیامبر و صحابه قریشی، سلطه سیاسی و اقتصادی و دینی قریش... تکیه می‌کند.

استدلالاتی رافعی (اعجاز القرآن، ۶۲-۶۴) که بر همین باور است، با استدلال‌های طه حسین چندان تفاوت ندارد و عمدتاً عبارتست از: قریشی بودن پیامبر، تمایز قریش به سبب همسایگی بیت‌الله، سقا بودن برای حاجیان، عمارت مسجد حرام، مرکزیت و پیشوایی یافتن قریش در میان عربها با هدف ایجاد وحدت. شوقی ضیف (۱/۱۳۵) از طرفداران همین نظریه است و به مرکزیت دینی و اقتصادی قریش، محبوبیت قریش، توجه به قریش در جهت وحدت و یکپارچگی در مقابل دولتهای همسایه و ادیانی چون یهودیت و مسیحیت، عرضه شعر بر قریش و جمعیت آنان در این باب و... استناد می‌کند. صبحی صالح (ص ۶۲، ۷۲) نیز با بیان عوامل سیاسی، دینی، اقتصادی و اجتماعی بر این باور است که قرآن به زبان قریش نازل شده است. علاوه بر این، وی (ص ۷۸) می‌پندارد که زبان قریش خود مزایایی داشت که خواه و ناخواه، نسبت به دیگر لهجه‌ها چنین تمایزی می‌یافت. سرسخت‌ترین مخالف این عقیده جواد علی است. وی (۸/۶۶۷) گوید: «نزول قرآن به زبان قریش کاملاً به دور از حقیقت است و ممکن نیست کسی که از تاریخ جاهلیت و متون جاهلی آگاهی دارد، چنین ادعایی کند. نظریه برتری لهجه قریش از روایات آحاد - که در کتب قدیم بدون ذکر سند و مرجع آمده - اخذ شده است و سپس به صورت اخبار متواتر و صحیح درآمده و معاصران، عامل نفوذ سیاسی و اقتصادی و دینی را بدان افزوده‌اند تا آن اندیشه قدیم را در جامه‌ای تازه متناسب با عصر جدید ارائه

کنند. زبان قرآن آن است که قرآن خود بیان فرموده: لساناً عربياً (احقاف/۱۲) و اگر به زبان قریش بود بدان تصریح می‌کرد». وی در جای دیگر (۸/۶۷۳) بعد از آنکه عربی فصیح را «عربیة ال»^۱ می‌نامد، می‌افزاید: «عربی فصیح عبارت است از عربی مضمر، عربی ربیعه، عربی ایاد، عربی کلب و کنده و آزد و...». احمد امین (۲/۲۴۷) که از طرفداران همین نظریه است گوید: «راست است که برخی لهجه قریش را فصیح‌ترین لهجه‌ها دانسته‌اند، اما برخی دیگر در آن شک کرده‌اند زیرا قریشیان شهر نشین و تجارت پیشه بودند و تجارت، زبان را به فساد می‌کشد و این امری است که در مورد زبان اهل یمن نیز رخ داد. به علاوه پیامبر(ص) در بنی سعد بن بکر پرورش یافت و فصاحت را از آنان فراگرفت؛ بسیاری از کودکان قریش را نیز برای فراگرفتن زبان فصیح به همین قبیله می‌فرستادند. به همین دلیل، گمان می‌رود که این نظر را برای بالا بردن شأن قریش حتی در زبان، ابراز کرده باشند؛ حال آنکه لغت بنی سعد از لغت قریش سالم‌تر بود». رمضان عبدالنواب (ص ۸۰) نیز زبان قرآن را زبان مشترک همه عرب‌ها می‌داند و گوید: «روا نیست که آن را مثلاً زبان قریش یا تمیم یا دیگر قبایل عرب بدانیم، زیرا این زبان، ترکیبی است از همه اینها که با گذشت زمان شخصیت و وجود مستقلی در برابر سایر گویش‌ها یافته است». وی (ص ۹۲) زادگاه این زبان مشترک را مکه می‌داند.

سید محمد باقر حجتی (ص ۲۸۸-۲۹۵) از محققان ایرانی، آدله طرفداران نظریه نزول قرآن به لهجه قریش را ذکر کرده و به رد آنها پرداخته است. وی (ص ۲۹۲) در مورد روایت نزول قرآن به لهجه قریش گوید: «در مورد استناد به حدیث نزول قرآن به لهجه قریش، باید احتیاط بیشتری به کار برد و در نتیجه به طور کلی نباید به اخبار، به خصوص در مسائل مهم و مطالبی که با احساسات و تمایلات قومی و ملی اصطکاک دارد، اعتماد نمود». وی (همانجا) در ادامه می‌افزاید: «در صورتی نظریه محدثان در این مورد - که قریش دارای حسن ذوق و قریحه بودند و فصیح‌ترین لغات و واژه‌ها و لهجه‌ها را گزین کرده‌اند - پذیرفته است که مدلل و مستند باشد. ولی پس از بررسی گفته‌ها و آراء آنان می‌بینیم کمترین شرایط برای پذیرش آراء و نظریات آنان وجود ندارد و ادله‌ای که در این

۱. منظور زبانیست که ادات تعریف در آن «ال» است و این در مقابل زبانهائیست که برای تعریف از

حرف «ه» یا «ا» استفاده می‌کردند.

مورد اقامه می‌نمایند، عین مدعی است و اسناد قابل اطمینانی نیز در مورد احادیثی که یادآور شده‌اند در اختیار ندارند». وی (ص ۲۹۴) در ادامه نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید: «از این مطالب استفاده می‌شود که لغت مزبور (لغت قرآن)، لغت منطقه‌ای و لهجه محلی مخصوصی نبوده بلکه لغت و زبان شعر و خطابه در اکثر نواحی جزیره العرب و خارج آن بوده است».

نظر خاور شناسان در مورد زبان عربی فصیح

خاورشناسان براساس زبان‌شناسی تاریخی و با بررسی کتیبه‌های به دست آمده، به بررسی زبان عربی پرداخته‌اند و البته عموماً براین اتفاق دارند که زبان عربی یکی از شاخه‌های زبانهای سامیست. اما در مورد زبان قرآن اختلاف ورزیده‌اند. بیشتر خاورشناسان چون نولدکه، گویدی، هارتمن، نالینو، بلاشر و فلرز براین باورند که زبان عربی فصیح، آمیزه‌ای از گویش‌های بخش‌های اصلی شبه جزیره عرب مثل حجاز، نجد، یمامه و منطقه فرات بوده و بر همه آنها تکیه دارد و آن زبان شعر و خطابه جاهلی بوده است (نک: ضیف، ۱/۱۳۱؛ بلاشر، تاریخ، ۱/۱۲۳، در آستانه قرآن، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ علی، ۸/۶۲۶-۶۲۷؛ عبدالنواب، ۸۹-۹۰). برخی چون بلاشر (تاریخ، ۱/۱۲۶) و یوهان فوک (ص ۳-۴) و نولدکه (نک: ضیف، ۱/۱۳۱؛ علی، ۸/۶۲۸؛ عبدالنواب، ۸۹) تصریح کرده‌اند که اختلاف میان زبان این قبایل یا اختلاف آنها با عربی فصیح، اندک بوده است. فلرز براین عقیده است که قرآن به لهجه قریش نازل شده و لهجه قریش عامیانه و بدون اعراب بوده است و بعد از آنکه علمای لغت و نحو، قواعد عربی را از شعر جاهلی و کلام اعراب‌دار عرب استخراج کردند، قرآن را نیز به زبان شعر جاهلی درآوردند (نک: بلاشر، تاریخ، ۱/۱۲۰؛ علی، ۸/۵۴۷). کاله نیز براین باور بود که زبان قرآن اعراب‌دار نبوده است (نک: علی، ۸/۵۴۸). گِیر و نولدکه در رد نظر فلرز گویند: «هیچ حدیث و خبری تأیید نمی‌کند و در خود زبان هم دلیلی برای آن یافت نمی‌شود و حدوث اختلاف در قرائت‌های قرآن به سبب نارسایی خط عربی و همچنین اشتباه قاریان بوده است نه به سبب تهی بودن متن قرآنی از اعراب؛ دلیل عمده بر این امر نیز آیات بسیاریست که فهم آنها جز با در نظر گرفتن اعراب ممکن نیست» (نک: علی، ۸/۵۴۸). بلاشر (تاریخ،

۱/۱۲۰) نیز در این خصوص گوید: «اشتباه فلرز در این است که بیش از حد روی اختلاف لهجه حجاز با لهجه‌های عربستان مرکزی و شرقی تکیه می‌کند. از این گذشته، اگر تطابقی بین قرآن با لهجه‌های نجد صورت گرفته بود، می‌بایست عمده‌ترین خصوصیت این لهجه‌ها را که همانا «تَلْتَلَه» است در زبان قرآن باز می‌یافتیم». یوهان فوک (ص ۳-۴) نیز با ذکر آیاتی از جمله انما ینحشی الله من عباده العلماء (فاطر/۲۸) گوید: «نثر قرآن مجالی برای شک در اعراب کلمات آن باقی نمی‌گذارد». نولدکه نیز در مورد لهجه قریش گوید: «از آنجا که بعدها همزه به قرآن افزوده شد و بدین سان زبان آن اصلاح گردید، ناچار چنین نتیجه می‌گیریم که لهجه قریش نمونه عالی زبان عربی نبوده است» (نک: بلاشر، تاریخ، ۱/۱۱۹). بلاشر (همان، ۱/۱۲۳) نیز ضمن بیان اینکه اساس زبان قرآن نه لهجه مکه که زبان مستعمل در اشعار جاهلی بوده است، دلایلی چند در رد این نظر را بیان می‌کند (در آستانه قرآن، ۱۸۰-۱۸۱) از جمله: «اگر زبان قرآن را زبان قریش بدانیم شعر جاهلی را نیز که زبان آن، زبان قرآن است باید به زبان قریش بدانیم، اما دانشمندان مسلمان این سخن را نمی‌پذیرند یا آنکه باید بینداریم شعر جاهلی را سراسر دستکاری یا جعل کرده‌اند تا با زبان قرآن مطابقت کند». وی (همان، ۱۸۵-۱۸۶) سپس می‌افزاید: «اگر بپذیریم که قرآن به جای اینکه به لهجه محلی و خانوادگی حجاز وحی شده باشد، به زبان مشترک شعرا و خطبا نازل شده است، آنگاه مسأله ما خود به خود آسان می‌گردد». فیشر عربی فصیح را یکی از گویشها (بدون تخصیص) معرفی می‌کند. لندبرگر آن را زبانی می‌داند که در زمانی نامشخص کاربرد داشته است. نالینو نیز آن را زاده یکی از لهجه‌های نجد می‌داند که در زمان حکومت کنده، استواری و پاکی یافته و زبان ادبی متداول گشته است (نک: ضیف، ۱/۱۳۱؛ عبد التواب، ص ۹۰؛ علی، ۸/۶۲۷). در مقابل، وتزشتاین گوید: «زبان عربی فصیح هرگز زبان گفتار نبوده است»؛ مارسه آن را با زبان ساختگی هومر مقایسه می‌کند (عبد التواب، همانجا). بروکلمن (۱/۴۲) گوید: «آن هرگز زبان گفتار نبوده و برتر از تمام لهجه‌هاست، هر چند که لهجات آن را تغذیه کرده‌اند». سرانجام باید گفت برخی از خاورشناسان چون هارتمن، لندبرگر، فلرز بر این باورند که شاعران تغییرات فراوانی در این زبان پدید آورده‌اند (عبد التواب، ص ۹۰).

بررسی و نقد

الف - روایات و اقوال قدما در مورد سرچشمه زبان عربی

مدلول این روایات و اقوال اینست که زبان عربی توفیفست و خداوند آن را تعلیم داده یا الهام کرده است. این روایات از جهاتی قابل نقد است. یک، این روایات به صورت آحاد است و در مجامع حدیثی معتبر ذکر نشده است. دو، اختلاف این روایات، پایه آنها را سست می‌کند. برخی این زبان را به آدم(ع)، برخی به اسماعیل(ع)، برخی به یعرب بن قحطان، برخی به جرم و برخی به پیامبر(ص) نسبت می‌دهند. سه، چنین ادعایی با بررسی‌های زبان‌شناختی از طریق کتیبه‌های به دست آمده و مشاهده سیر تطور این زبان سازگاری ندارد (نک: ضیف، ۱۱۱/۱-۱۱۷، ۳۵-۳۷؛ عبدالنواب، ۶۰-۷۳). چهار، به فرض صحت آنها باید توجه داشت که زبان عربی که مثلاً آدم یا دیگر گذشتگان به آن تکلم می‌کرده‌اند، زبانی نیست که قرآن بدان نازل شده است. همان‌طور که ما سیر تدریجی را در تعالیم الهی می‌بینیم، در مورد زبان نیز باید بدان اذعان داشت. بنابراین، زبانی که حضرت آدم(ع) بدان سخن می‌گفته قطعاً یک زبان ابتدایی بوده که نیازهای اولیه مادی و معنوی آدم(ع) را برآورده می‌کرده است. حال چه آن زبان را خداوند به وی آموخته باشد یا وی را قادر به خلق آن کرده باشد، حتماً از زبانی که تعالیم جهان شمول اسلام را برای هدایت همیشگی بشر تبیین می‌کند، قطعاً متفاوت بوده است. افزون بر این، گذشت زمان و رویدادها هرگز هیچ زبانی را مصون و دست‌نخورده باقی نمی‌گذارد و اختلاف زبانها که قرآن نیز بدان تصریح می‌کند (نک: روم/۲۲؛ ابراهیم/۴) جز نتیجه گذر زمان نیست. چرا که هر قدر به عقب برگردیم به وحدت زبانها نزدیکتر می‌شویم. ادله‌ای که برخی از قدما در توفیفی بودن زبان مطرح کرده‌اند نیز قابل نقد است. در و علم آدم الأسماء کلها... (بقره/۳۱) واژه «الأسماء» که ابن عباس در مورد آن می‌گوید منظور اسامی مخلوقات مثل آسمان و زمین و حیوانات... است (ابن فارس، ۳۱) و به نظر می‌رسد مستند اینان همین روایت بوده، با «زبان» که شامل اسم، فعل و حرف است و در قرآن از آن با واژه «لسان» تعبیر شده فرق دارد. به علاوه، روایات دیگری نیز رسیده که منظور از آن را اسامی فرشتگان یا ذریه آدم(ع) و... ذکر می‌کند (سیوطی، المزهر، ۱۲/۱). گذشته از آن، این آیه و آیه قبل و آیات بعد (بقره/ ۲۹-۳۴) دلالت بر خلقت آدم

و فلسفه آن و سجده فرشتگان بر آدم (ع) دارد. در آیه قبل، خداوند به فرشتگان می‌فرماید: *إني جاعل في الأرض خليفة و فرشتگان گویی در مقام تعجب می‌گویند: أتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء.* در جواب فرماید: *إني اعلم ما لا تعلمون.* سپس «اسماء» را به آدم (ع) یاد می‌دهد و چون از فرشتگان آنها را می‌پرسد، گویند: *سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا* سپس از آدم می‌خواهد که آنها را از «الاسماء» مطلع کند و چون وی آنها را از «الاسماء» باخبر می‌کند می‌فرماید: *ألم أقل لكم إني أعلم غيب السموات و الارض و سپس به فرشتگان می‌فرماید: آدم را سجده کنید. اینها بر این دلالت دارد که «الاسماء» مقوله معنوی مهمی است که به عنوان دلیل خلقت آدم معرفی می‌گردد، حال آنکه اگر منظور زبان بود، فراگرفتن آن فضیلتی نداشت.^۱*

ان هی إلا أسماء سمیتوها أنتم و آباؤکم (نجم/۲۳) ناظر بر اسمهایی است که در مقام تقدیس و الوهیت بر بعضی از اشیاء گذاشته شده است. حال آنکه در تسمیه شیء به اسمی که در آن گناهی و انحرافی نباشد، مذمتی وجود ندارد. همانگونه که پیامبر و یارانش پیمان خود را در کمک به مظلومان «حلف الفضول» نامیدند یا دیگر اسامی که در صدر اسلام وضع شد.^۲ و من آیاته خلق السموات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم (روم/۲۲) نیز دلالتی بر توقیفی بودن زبان نداشته و با وضعی بودن آن منافاتی ندارد. اگر زبانها را وضعی و ساخته و پرداخته بشر بدانیم، آیا این از نشانه‌های خداوند نیست که مخلوقی آفرید که خود قادر به وضع زبان است و این به نحو اولی نشانه خداوند است. دلیل چهارم و پنجم نیز مردود به نظر می‌رسد؛ امروزه شاهدیم که هزاران هزار اسم جدید در هر زبان وضع می‌شود و هیچ دور و تسلسلی به وجود نمی‌آید.

۱. طباطبائی علم به اسماء را علم به حقایق مسمیات می‌داند و آن را علمی متفاوت با علم انسان ذکر می‌کند. علمی که برای فرشتگان محقق نمی‌شود نه علم به چند واژه یا به طور کلی علم به زبان و برتر دانستن آدم به خاطر آن از فرشتگان... (المیزان، ۱/۱۱۷-۱۱۸). در تفسیر نمونه نیز آمده است: خداوند به آدم اسرار آفرینش را آموخت... (مکارم شیرازی، ۱/۱۲۱).

۲. طباطبائی در تفسیر این آیه گویند: «مرجع ضمیر «هی» لات، عزى و منات یا به طور کلی همه اصنام است» (المیزان، ۴۰/۱۹). براین اساس این تسمیه مذموم مربوط به بتان است نه هر تسمیه‌ای.

ب - روایات و اقوال قدما و قرائن روایی در تبیین زبان قرآن

۱- روایت پیامبر(ص)، براساس این روایت، برخی زبان قریش را فصیح‌ترین دانسته‌اند. اینان در تطبیق این روایت با فصیح‌ترین بودن زبان قریش یا آن را مدح شبیه به ذم دانسته‌اند (نک: تفتازانی، ۳۴۳) یا مثل ابن هشام، واژه «بید» را به معنای «مِنْ أَجْلِ» گرفته‌اند (زبیدی، ۳۰۸/۲). حال آنکه معنای شایع «بید»، «غیر» است. همانگونه که در روایتی آمده است: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِيَدِ أَهْمِ أَوْتُو الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِنَا وَ أَوْتِنَا مِنْ بَعْدِهِمْ» (همانجا) و فصیح‌ترین بودن قریش در این روایت با روایتی که در آن می‌فرماید: «أَنَا عَرَبِيٌّ، أَنَا مِنْ قَرِيْشٍ وَ لِسَانِي لِسَانُ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ» منافات دارد. برخی نیز مثل ابو عبید براساس این روایت، قبیله بنی سعد را فصیح‌ترین دانسته‌اند (سیوطی، همان، ۱/۱۶۶). هر چند که قول اخیر، صحیح‌تر از قول قبلی به نظر می‌رسد، می‌توان روایت اول را بدون تغییر در معنای شایع «بید» و یا تفسیر آن به مدح شبیه به ذم، یک روایت معمولی دانست و گفت که پیامبر(ص) نخواست است در این روایت و روایت دیگر فصاحت خود را ناشی از قبیله قریش و یا بنی سعد معرفی کند زیرا آن حضرت(ص) - همانگونه که گذشت - در جواب عمر که می‌گوید: «چگونه است که تو از زبان عربها سخنانی نقل می‌کنی که ما - با آنکه به راستی عربیم - آن را در نمی‌یابیم»؛ فرمود: «پروردگارم به من آموخت و من فراگرفتم» (زرکشی، ۱/۳۸۰).

۲- روایت عمر و عثمان. روایت عثمان - همانطور که گذشت - در صحیح بخاری ذکر شده، اما روایت عمر در مجامع حدیثی معروف ذکر نشده است. در روایت عمر دو نکته قابل توجه است. اول آنکه عمر می‌گوید قرآن به زبان مضر نازل شده نه هذیل حال آنکه قدما و متأخران هذیل را جزء قبایل مضری برشمرده‌اند (نک: سیوطی، الاتقان، ۱/۱۵۰؛ فاخوری، ص ۱۵). نکته دوم اینکه، اعتراض عمر به ابن مسعود به نظر می‌رسد به سبب کاربرد ویژگی خاص قبیله هذیل و تبعیت نکردن از زبان رایج و مشترک باشد و گر نه امروزه بر همگان آشکار است که موارد بسیاری از سایر لهجه‌ها در قرآن وجود دارد، از جمله تحقیق همزه؛ متنها فرق بین آن موارد و قرائت «عتی حین» در این است که آن کاربردها شایع شده و مورد قبول همگان بوده و به صورت جزئی از زبان مشترک درآمده بود، اما قرائت «عتی حین» خاص قبیله هذیل بوده و شیوع نیافته بود. بنابراین،

اعتراض عمر را باید در جهت رعایت نکردن قرائت شایع و استفاده از کاربرد خاص و معروف لهجه هذیل دانست و اینکه عمر به پیامبر (ص) گفت: «سخنانی از زبان عربها نقل می‌کنی و ما با اینکه به راستی عربیم آن را در نمی‌یابیم» و اینکه عمر معنای واژه «تخوف» را نمی‌دانست و شخصی هذلی با استناد به شعر عرب معنای آنرا بیان می‌کند و سپس عمر مردم را برای تفسیر قرآن به شعر جاهلی نه به زبان قریش، ارجاع می‌دهد، دلالت دارد بر اینکه تمام واژگان قرآن برای یک صحابی چون عمر قابل فهم نبوده و این ممکن نیست مگر آنکه قرآن به زبان قریش نازل نشده باشد. در روایت عثمان نیز داستان را چنین نقل کرده‌اند که سه نفر قریشی که عضو هیئت توحید مصاحف بودند، در نگارش واژه «تابوت» در این آیه ملکه آن یأتیکم التابوت فیه سکینه (بقره/۲۴۸) با زید که یکی از اعضای آن هیئت بود، دچار اختلاف می‌شوند و زید مدعی نگارش آن به صورت «تابوة» و دیگران مدعی نگارش آن به صورت «تابوت» بودند. در چنین مورد خاص، عثمان قضاوت می‌کند و می‌گوید طبق لهجه قریش، «تابوت» نوشته شود که قرآن به زبان آنان نازل شده (نک: سالم مکرم، من الدراسات القرآنیة، ۵۵؛ اسلامبولی، ۳۴؛ حجتی، ۴۴۷). باقلانی در این خصوص گوید: معنای قول عثمان آن است که بیشتر قرآن به زبان قریش نازل شده و دلیلی بر اینکه همه آن به زبان قریش باشد وجود ندارد. قرآن فرمود: قرآناً عربیاً و نگفت «قریشاً» (نک: علی، ۶۰۴/۸) گذشته از آنچه ذکر شد، روایت عمر و عثمان به عنوان دو صحابی قابل توجه است، نه قابل احتجاج. مخصوصاً در چنین امر مهمی (نزول قرآن به زبان قریش) که هیچیک از دیگر بزرگان لب به سخن نگشوده‌اند و این دو آن را فقط در خصوص دو مورد جزئی مثل قرائت «عتی حین» و نگارش «تابوت» مطرح می‌کنند.

۳- روایت ابو عبید و ابونصر فارابی، شش نکته در این دو روایت مطرح شده است الف - فضیلت معنوی قریش، هر چند که خداوند تنها یک معیار برای فضیلت معرفی می‌کند و آن نیز تقوا است ان اکرمکم عندالله اتقاکم (حجرات/۱۳). و هر چند که روایاتی در مذمت قریش رسیده است (نک: کلینی، ۱۰۳/۸، روایت ۷۷؛ نوری، ۷۴/۱۱، روایت ۱۲۴۶۱). فضیلت معنوی قریش هر چه باشد، به تنهایی دلالت بر رجحان زبان آنان بر دیگر زبانها ندارد. ب - حکمیت قریش، حکمیت در چه اموری؟

حکمت در امور مادی، به فرض صحت، ارتباطی به زبان عربی ندارد و اگر منظور حکمت در امور لغوی و زبان شناختی باشد که از قرائن چنین بر نمی آید، اما برعکس در حکمت‌های ادبی بازار عکاظ که انجمن ادبی آن عصر محسوب می‌شد، هیچ حکمی از قریش نشده و حتی شعر قریش نیز اندک گزارش شده است و هیچ یک از شعرای بزرگ قبل از اسلام از قریش نبودند. ج - اجماع بر فصیح‌ترین قریش، این نیز از جهاتی صحیح به نظر نمی‌رسد. اول، عیوبی چون «غَمَمَة» و «تَصَجُّع» (نک: زبیدی، ۶/۹؛ سیوطی، المزهرا، ۱/۱۶۷) به معنای غموض و عدم وضوح برای آن گزارش شده است. دوم، وجود برخی از ویژگی‌های خاص لهجه قریش که عربی فصیح منطبق با آن نیست؛ مثل: عدم تحقیق همزه. سوم، روایاتی که فصیح‌ترین را دیگر قبایل معرفی می‌کند از جمله روایت ابو عمرو بن علاء که علیا هوازن و سفلی تمیم را معرفی می‌کند. د - انتخاب بهترین‌های سایر لهجه‌ها، این امری مسلم و طبیعیت است که زبان اهل مکه که محل آمد و شد قبایل عرب بود از زبان دیگر قبائل متأثر شود، مخصوصاً بعد از نزول قرآن که زبان آن - که زبان مشترک قبایل عرب و زبان شعر جاهلی بود و آثاری از هر قبیله در آن یافت می‌شد - در آنجا رونق بیشتری یافت. ه - نداشتن عیوب سایر لهجه‌ها، هر چند که قریش عیوب دیگر لهجه‌ها را نداشت اما - همان‌طور که گذشت - برای آن نیز عیوبی ذکر شده است. بر طبق أخذ لغت از برخی قبایل و عدم أخذ از قریش، به نظر می‌رسد زبان قریش سه مرحله را طی کرده است. مرحله اول، به عنوان زبان یک قبیله با محاسن و معایبی که مثل هر زبان دیگری داشت. مرحله دوم، مرحله تکامل و تصفیه، به سبب عواملی چون آمد و شد افراد دیگر قبایل در مکه، مخصوصاً اندکی قبل و بعد از نزول قرآن که کم‌کم از معایب آن کاسته و بر محاسن آن افزوده می‌شود و به کمال می‌رسد. مرحله سوم، مرحله اختلاط با دیگر زبانها و از بین رفتن ساختارهای اصیل عربی، این مرحله مصادف می‌شود با أخذ لغت از قبایل از طرف دانشمندان. از این‌روست که از آن أخذ لغت نمی‌شود.

۴- روایات تطبیق هفت حرف بر هفت زبان، روایات نزول قرآن بر هفت حرف غالباً از طریق اهل سنت روایت شده است و گذشته از اختلافاتی که در متن این روایات است، یکجا پیامبر (ص) خود از جبرئیل طلب فزونی می‌کند و در جای دیگر با راهنمایی

میکائیل و در جای دیگر پیامبر(ص) خود از خداوند می‌خواهد و در جای دیگر در رفع اختلاف دو صحابی آن را مطرح می‌کند، در مضمون هفت حرف نیز میان اهل سنت اتفاق نظر وجود دارد تا آنجا که نزدیک به چهل وجه - همان‌طور که گذشت - در تبیین آن ذکر کرده‌اند و تنها یک وجه آن مربوط به هفت زبان و لهجه برای قرآن است. طبری در این خصوص گوید: «گفته‌اند که پنج زبان آن متعلق به عجز هوازن است و دو تای دیگر قریش و خزاعه و تمام روایات از ابن عباس نقل شده و روایت از وی روایت کسی نیست که بتوان بدان احتجاج کرد چرا که روایتی که می‌گوید پنج زبان متعلق به عجز هوازن است، از کلبی از ابن صالح است (و ابن صالح مورد وثاقت نبوده و جرح شده است) و روایت دیگر که دال بر آن است که دو زبان دیگر قریش و خزاعه است از قتاده از ابن عباس است که وی نه ابن عباس را دیده و نه از وی حدیثی شنیده است» (طبری، جامع البیان، ۲۳/۱). بنابراین، نزول قرآن بر هفت زبان مورد اتفاق اهل سنت نیست. نزد شیعه شایع آن است که قرآن بر یک حرف نازل شده است (نک: طوسی، ۷/۱؛ طبرسی، ۱۰/۱) و احادیث معتبر است که از طریق شیعه روایت شده و برخلاف نزول قرآن بر هفت حرف، به نزول آن بر حرف واحد دلالت دارد (نک: کلینی، ۶۳۰/۲، روایت ۱۲-۱۳). البته روایات نزول قرآن بر هفت حرف در برخی از مجامع حدیثی شیعه نیز آمده است (نک: حر عاملی، ۱۶۴/۶، روایت ۷۶۳۵؛ نوری، ۳۰۵/۱۷، روایت ۲۱۴۱۹) که یا باید «هفت حرف» را به «هفت بطن» تأویل کرد^۱، یا باید آنها را ناصحیح دانست.^۲

خویی (نک: ۱۲۳/۱-۱۲۵)، ضمن نقد و رد روایات نزول قرآن بر هفت حرف و تصریح به نزول قرآن بر حرف واحد، طبق روایات صحیح و معتبر شیعه، برخی از وجوه

۱. چون روایاتی است که بر وجود هفت بطن برای قرآن دلالت دارد. از جمله از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنَاً أَلِی سَبْعَةِ أَبْطَنٍ» (نک: فیض کاشانی، ۵۲/۱؛ طباطبایی، قرآن در اسلام، ۲۲).

۲. محمد هادی معرفت در این خصوص گوید: این روایات منسوب به ائمه(ع) است ولی همان‌طور که استاد ما (خویی) اشاره کرده‌اند وثاقت سندشان ثابت نشده است (نک: معرفت، ۹۴/۲). البته وی (نک: ۱۰۱/۲) منظور از هفت حرف را در پاره‌ای از روایات نقل شده از طریق اهل سنت، لهجه‌های عرب می‌دانند.

منقول برای هفت حرف - حتی وجه هفت زبان یا هفت لهجه - را ذکر کرده و به نقد و رد آن پرداخته است.

۵- روایات و قرائن روایی دال بر عدم نزول قرآن به لهجه قریش، در روایت ابراهیم تمیمی، پیامبر(ص) ضمن بیان اینکه قرآن به زبان وی نازل شده، آن را زبان عربی مبین معرفی می‌کند و در روایت دیگری، آن حضرت زبان خود را زبان بنی سعد بن بکر معرفی می‌کند. از این دو روایت چنین نتیجه می‌گیریم که زبان پیامبر(ص) و زبان قرآن زبان عربی مبین است که پیامبر(ص) آن را در بنی سعد بن بکر فراگرفته است. بنابراین، این زبان هیچ اختصاصی به قریش ندارد. روایت عمر که به پیامبر(ص) می‌گوید: چطور است که تو فصیح‌ترین عربی حال آنکه از میان ما خارج نشده‌ای، خود دلالت بر این دارد که قریش فصیح‌ترین نبوده است چرا که اگر بود، دیگر جای تعجبی نبود؛ طبیعی بود که فصیح‌ترین عرب در فصیح‌ترین قبایل پرورش یابد و دیگر روایاتی که فصیح‌ترین را غیر قریش مطرح می‌کند، همچنین روایاتی که غیر قریش را در فنون لغت چون املاء و نگارش و خط برتر یا مقدم می‌داند این را تأیید می‌کند. روایات نزول قرآن به زبانهای متعدد، همچنین روایات رد نزول قرآن به زبان قریش نیز نزول قرآن به زبان قریش را رد می‌کند. روایات تطبیق هفت حرف بر هفت زبان نیز با این نظریه منافات دارد. هر چند که اصل نزول قرآن بر هفت حرف، صحیح به نظر نمی‌رسد، بزرگانی که این روایات را نقل کرده‌اند نزول قرآن به زبانهای متعدد را پذیرفته بودند و در این خصوص مخالفتی از خود نشان نمی‌دهند. روایات مربوط به سرچشمه زبان عربی نیز که زبان عربی را توقیفی بیان می‌کند با اختصاص این زبان به زبان قریش و نزول قرآن به زبان آنها منافات دارد. همانگونه که روایات دال بر عدم درک قریشیان از کل قرآن، خود دلیل دیگریست بر عدم نزول قرآن به زبان آنان. گذشته از آنچه ذکر شد، قرائن دیگری نیز وجود دارد که نظریه عدم نزول قرآن به لهجه قریش را تقویت می‌کند.

۱- اقدام قصی بن کلاب در جمع افراد قبیله قریش و ورود به مکه و غلبه بر خزاعه و اخراج آن از مکه و تسلط بر مکه در اواسط قرن ۵م گزارش شده است (نک: ضیف، ۴۹/۱) حال آنکه قدمت شعر جاهلی را تا دویست سال قبل از اسلام دانسته‌اند (نک: جاحظ، ۷۴/۱). یعنی پاره‌ای از اشعار جاهلی - که به زبان عربی فصیح یعنی زبان قرآن

است - مربوط به قبل از تولد قریش است. براین اساس، زبان عربی فصیح قبل از تولد قریش و سیادت سیاسی، اقتصادی و دینی آن شایع بوده است.

۲- جمعیت قریش دقیقاً مشخص نشده است، اما از آنجا که سپاهیان قریش در جنگ بدر یک هزار نفر (طبری، تاریخ الطبری، ۲/۲۲) و در جنگ احد سه هزار نفر (همان، ۶۰؛ واقدی، ۱/۲۰۳) و در جنگ خندق (احزاب) کل جمعیت مشرکان ده هزار نفر ذکر شده است (طبری، تاریخ الطبری، ۲/۹۳) که از این تعداد چهار هزار نفر را قریشی دانسته و بقیه را از قبایل هم پیمان قریش چون غطفان، بنومره، بنوسلیم و غیره ذکر کرده‌اند (وجدی، ۳/۴۲۵). بر این اساس، جمعیت کارای قریش حداکثر چهار هزار نفر بوده است، حال اگر همین مقدار نیز برای زنان و مقدار مشابه برای جمعیت نابالغ یا از کار افتاده در نظر گرفته شود، جمعیت قریش کمتر از بیست هزار نفر خواهد شد. حال چگونه و با چه رسانه‌ای چنین جمعیتی در مدت محدودی توانسته‌اند زبان خود را بر سرتاسر شبه جزیره سیادت بخشند.

۳- سرعت اجابت افراد قبایل مختلف به قرآن و درک آن و پی بردن به اعجاز قرآن و درماندن از تحدی با آن، دال بر این است که زبان آن، زبان قبیله خاصی نبوده و فراگیر و قابل فهم برای همه قبایل بوده است و گونه نزول قرآن به زبانی و طلب تحدی از افراد دیگر زبانها معنی ندارد. مگر آنکه قرآن را فقط خطاب به قریش تلقی کنیم که کسی آن را ادعا نکرده است.

۴- قرآن حاوی کلمات و ساختارهای متعدد از لهجه‌های مختلف شبه جزیره است. چگونه متصور است کتابی در اوج فصاحت و بلاغت فراهم آید و به تحدی نیز دعوت کند، حال آنکه مخلوطی از لهجه‌های مختلف باشد.

۵- میان قبایل عرب همیشه رقابت و تعصبات قبیله‌ای وجود داشته و بسیاری علیه قبیله قریش نیز سخن گفته‌اند و بدان به چشم حقارت نگریسته‌اند (نک: طبری، تاریخ الطبری، ۲/۴۲۹؛ علی، ۸/۶۴۲-۶۴۴) و این طبیعی می‌نماید که قریشیان ثروتمند و مرفه، حداقل محبوب عربهای گرسنه بیابانگرد نباشند. همانگونه که طبیعی می‌نماید که اهل ثروت با شعر و ادب و فنون لغت سر و کاری نداشته باشند. حال با وجود چنین تعصبات و بدبینی‌هایی نسبت به قریش، چگونه متصور است که همه قبایل سیادت زبان

آنان را پذیرفته باشند.

۶- ده آیه زبان قرآن را عربی و گاه عربی مبین معرفی می‌کند (نحل/۱۰۳؛ شعراء/۱۹۵؛ یوسف/۲؛ رعد/۳۷؛ طه/۱۱۳؛ زمر/۲۸؛ فصلت/۳؛ شوری/۳؛ احقاف/۱۲)، اگر قرآن به زبان قریش بود، بدان اشاره‌ای می‌شد.

۷- در مورد تمام آیات و جهات مختلف آن، روایات فراوانی رسیده است، چطور است که از بزرگان صدر اسلام چون پیامبر(ص)، امام علی(ع)، دیگر صحابه و ائمه شیعه، روایتی در خصوص نزول قرآن به زبان قریش نرسیده است، به جز روایت عمر و عثمان که قابل نقد و بررسی است.

تمام این قرائن دلالت بر این دارد که زبان قرآن فراتر از زبان و لهجه یک قبیله است.

ج - نظر دانشمندان معاصر

برخی از محققان معاصر از جمله: جواد علی، احمد امین، رمضان عبدالنواب و سید محمد باقر حجتی، قائل به عدم نزول قرآن به زبان قریش بودند و برخی چون: طه حسین، مصطفی صادق رافعی، شوقی ضیف و صبحی صالح، قائل به نزول قرآن به زبان قریشند. اینان ادله‌ای بیان کرده بودند که پاره‌ای از آنها بررسی و نقد شد از جمله: دلالت اخبار و روایات، فصیح‌ترین قریش، درک قریش از قرآن، مرکزیت ادبی قریش و فضیلت و محبوبیت قریش. افزون بر این، موارد دیگری نیز ذکر کرده‌اند که بررسی می‌شود.

۱- ادعای اجماع، این دلیل را طه حسین بیان می‌کند. با توجه به وجود اخبار و روایات متعدد و متعارض - که ذکر آن گذشت - نیازی به بسط و بررسی این ادعاء به نظر نمی‌رسد.

۲- قریشی بودن پیامبر و نزول قرآن بر وی، در بیان این دلیل بعضاً به ما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه... (ابراهیم/۴) استناد کرده‌اند و گفته‌اند پیامبر(ص) از قریش بود و قرآن به زبان وی نازل شد و قرآن به زبان قریش است. اما باید گفت منظور از قوم پیامبر(ص) چه کسانیند؟ آیا منظور خویشان وی، بنی هاشم است یا قریش یا اهل مکه که شامل قریش و غیرقریش می‌شود یا تمام عرب. چه دلیلی بر رجحان اینکه قریش قوم پیامبر(ص) است وجود دارد؟ مگر نه این است که پیامبر(ص) به محض علنی شدن دعوت وی تمام عرب را به اسلام و شنیدن کلام خداوند و به تحدی دعوت کرد و مگر نه

این است که اولین قبایلی که دعوت پیامبر(ص) را پذیرفتند و وی را بزرگ خود دانستند اوس و خزرج بودند. بنابراین، چرا باید قوم پیامبر را که پیامبر مأموریت یافت لیبین لهم (ابراهیم/۴) (تا برایشان تبیین کند) فقط قریش دانست؟ حال آن که عملاً چنین نبود.^۱

۳- یکی بودن زبان پیامبر و زبان صحابه قرشی وی با زبان قرآن، در یکی بودن زبان پیامبر(ص) و زبان قرآن شکی نیست، آن حضرت فرمود: «قرآن به زبان من نازل شد» اما خود در ادامه گوید: «به زبان عربی مبین» و نه تنها اشاره‌ای به زبان قریش نمی‌کند، بلکه در جایی دیگر آن را زبان بنی سعد بن بکر معرفی می‌کند. در خصوص یکی بودن آن با زبان صحابه قرشی، باید گفت که زبان قرآن نه تنها با زبان صحابه قرشی، بلکه با زبان سایر صحابه نیز موافقت دارد و اگر بپذیریم زبان قرآن همان زبان مشترک قبایل عرب است، دیگر مشکلی وجود نخواهد داشت.

۴- سلطه سیاسی، اقتصادی و دینی قریش، (برای تفصیل نک: علی، ۸/۶۴۲-۶۵۳). معاصران عامل سلطه سیاسی را در سیادت زبان قریش بدون ذکر دلیلی وضع و تخیل کرده، از اخبار غیرموثق استنباط کرده‌اند. آنچه از بزرگان قریش نقل شده، تقرب جستن آنهاست به حکام یمن و حبشه و حکام عراق و بلاد شام و جلب دوستی بزرگان قبایل با هدایا و رشوه‌ها تا محبت و رضایت آنان را کسب و در سایه آن، کاروانهای تجاریشان به سلامت در قلمروشان رفت و آمد کنند. از ضروری‌ترین ابزار سیادت سیاسی، قدرت نظامی قویست. امری که قریش در آن متهم به ضعف بود و زبانزد قبایل عرب. اگر بخواهیم مکانی را برای جمع نفوذ سیاسی و قدرت نظامی بیابیم باید آن را در مناطقی چون یمن و حیره که مرزهای آن تا مرزهای نجران ادامه داشت و بر یمامه و بحرین حکومت می‌کرد جويا شویم. پادشاهان حیره عرب بودند و زبانشان و زبان اتباعشان عربی بود. شعرا از سرتاسر شبه جزیره قصد آنان می‌کردند تا ضمن مدح آنان، پاداشی دریافت کنند. ملوک حیره دارای دیوان به عربی و فارسی بودند تا با عربان به عربی و با فارسها به فارسی مکاتبه کنند. همچنین دیوان شعری داشتند که اشعار فحول شعرا در مدح نعمان بن منذر و خاندانش در آن جمع آوری شده بود. آنان مدارسسی داشتند که در

۱. دانشمندان مسلمان نیز منظور از قوم پیامبر(ص) را تمام عرب دانسته‌اند (نک: طبرسی، ۳/۳۰۳).

طباطبایی، المیزان، ۷/۱۴۱؛ حجتی، ۲۹۴).

آن کودکان عربی می آموختند. با هیئتهای نمایندگی و اهل مکه به عربی صحبت می کردند و بدان شعر می سرودند. آیا این بدین معناست که آنان در تمام این امور زبان قریش را برمیگزیدند؟ بعد از ملوک حیره، ملوک غسان در ارتقاء زبان عربی نقش داشتند آنان نیز کعبه شعر و شعراء بودند. بنابراین سهم قریش از سلطه سیاسی بر شبه جزیره بسیار اندک بود و چه بسا محدود به مکه و اطراف آن.

سلطه اقتصادی قریش را نیز در سیادت زبان قریش دخیل دانسته اند. شکی نیست که مکه شهر تجار و تجارت بود. اما آیا مکه تنها شهر تجاری در شبه جزیره بود؟ هرگز، اهل یمن نیز در سرتاسر شبه جزیره به امر تجارت مشغول بودند. بزرگان یمامه و بحرین از ثروتمندان بزرگ و اصحاب تجارت در سرزمین خود بودند. مخصوصاً یمامه که کشتزار مکه تلقی می شد و آن را تغذیه می نمود، هر گاه بزرگان آن بر مکه غضب می کردند محصولات خود را از آن قطع می کردند و اهل مکه دچار دردسر بزرگی شده، مجبور به سازش می شدند. بازرگانان بحرین کالاهای خود را به مکه می آوردند. ملوک حیره نیز عطریات خود را به بازارها از جمله بازار عکاظ می فرستادند و تمام شهرنشینان از جمله اهل یثرب و یهودیان آن و یهود وادی القریبه به تجارت می پرداختند. علت اینکه بازرگانی مکه شهرت بیشتری یافته است، اشاره قرآن به دو سفر تجاری قریش در تابستان و زمستان است (قریش / ۲-۱). همچنین اینکه پیامبر (ص) و پدرش و همسرش و دیگر اقوامش اهل تجارت بودند. از این رو دانشمندان به بحث پیرامون تجار مکه قبل از اسلام پرداختند و چنین جلوه کرد که گویی مکه تنها شهر تجاری در شبه جزیره بوده است. به علاوه بازرگانی قبیله کوچکی چون قریش نه تنها نمی تواند زبان قریش را در سرتاسر شبه جزیره سیادت بخشد بلکه برعکس، دانشمندان - همان طور که قبلاً گذشت - تجارت را موجب فساد زبان می دانند.

سلطه دینی را نیز در سیادت زبان قریش دخیل دانسته اند. اهل جاهلیت غالباً مشرک بودند و اندکی یهود و تعدادی نیز مسیحی که اینان بیشتر از یهودیان بودند و مهاجرانی مجوس که تعداد غیرقابل توجهی از عرب بدانها پیوسته بودند. مشرکان هر قبیله بتی داشتند که به آن تقرب می جستند. عرب، گرد یک بت و آن بت قریش، حج به جا نمی آورد.

تنها هبل بت اهل مکه بود. اهل نجران، اهل یثرب، ایاد، ثقیف و نبط هر یک برای خود محجه و کعبه‌ای داشتند. عرب جنوب نیز برای خود معابدی داشتند، همچنین دیگر قبایل عرب. بنابراین قریش نه تنها در اصحاب ادیان الهی نفوذی نداشت، بلکه مشرکان نیز بت آنان را نمی‌پرستیدند و برای خود بتی داشتند. از این جهت نیز سیادت برای قریش به چشم نمی‌خورد تا موجب سیادت زبان آنان گردد.

د - نظر خاور شناسان در مورد زبان عربی فصیح

نکات مهم گفتار خاور شناسان در خصوص زبان عربی فصیح عبارتند از:

- ۱- تکیه بر لهجه‌های بخشهای مرکزی عربستان مثل حجاز، نجد و مناطق مجاور آن. این مطلبی است که نظر دانشمندان مسلمان آن را تأیید می‌کند به عبارتی دیگر این مطلب را خاور شناسان براساس آثار اسلامی ارائه کرده‌اند. برای مثال، در روایت ابونصر فارابی ضمن بیان قبایلی که زبان عربی از آنان نقل شده که عبارتند از: قیس، تمیم، اسد و سپس هذیل و برخی از کنانه و برخی از طی می‌افزاید، از دیگر قبایل اخذ نشده است از جمله نه از شهرنشینان و نه از مرزنشینان و نه از لخم و نه از جذام، به خاطر همسایه بودن با مصر و قبط و نه از قضاعه و غسان و ایاد به سبب همسایه بودن با شام که بیشتر آنان نصرانی بوده و به عبری می‌خواندند و نه از تغلب و یمن چون همسایه یونان بودند و نه از بکر به سبب نزدیکی با قبط و فارسها و نه از عبدالقیس و ازد عمان، زیرا آنان در بحرین با هندیها و فارسها آمیزش داشتند و نه از اهل یمن به سبب آمیزششان با هندیها و حبشی‌ها و نه از بنی حنیفه و سکان یمامه و نه از ثقیف و اهل طائف به خاطر آمیزششان با تجار یمن مقیم آنجا و نه از مرکز حجاز (شهرها)، زیرا وقتی دانشمندان، زبان عربی را اخذ می‌کردند دیدند که زبان اینان با دیگر ملتها درآمیخته و زبانشان به فساد کشیده شده است (سیوطی، المزهر، ۱/۱۶۷). بر همین اساس، فلرز محدوده عربی فصیح را بین دو خط فرضی معرفی می‌کند که یکی از چند کیلومتری جنوب مکه به بحرین و دیگری از شمال مدینه به شمال حیره کشیده می‌شود (نک: بلاشر، تاریخ، ۱۰۹؛ آذرنوش، ۱۱۰).
- ۲- اختلاف اندک بین زبان قبایل اصلی و مرکزی یا اختلاف آنها با عربی فصیح. درک قبایل از قرآن و سرعت اجابت به آن این مطلب را تأیید می‌کند، و هذا لسان عربی مبین (نحل/۱۰۳) نیز دلالت بر این دارد. اختلافاتی که دانشمندان مسلمان برای زبان قبایل

اصلی و مرکزی شبه جزیره ذکر کرده‌اند، ناچیز است (نک: سیوطی، همان، ۱/۱۷۵ به بعد؛ رافعی، تاریخ، ۱/۱۴۰-۱۶۵؛ صالح، ۶۶ به بعد) و از اختلافات گویشی و اختلاف در پاره‌ای از واژه‌ها تجاوز نمی‌کند. اگر ویژگی‌های خاص لهجه‌ها را از آنها حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند، اصولیست که میان تمام لهجه‌ها مشترک بوده است و می‌توان آن را زبان مشترک عرب نامید که بدان شعر نیز می‌سرودند.

۳- نزول قرآن به لهجه عامیانه قریش، فلرز و به تبع آن کاله اعتقاد داشتند که قرآن اعراب‌دار نبوده، و به زبان عامیانه قریش بوده است و بعدها توسط دانشمندان اعراب‌دار گشته است. هیچ دلیل و شاهدهی دال بر صحت این نظریه در آثار اسلامی و لغوی مشاهده نمی‌شود. به علاوه... انما یخشی الله من عباده العلماء... (فاطر/۲۸)... ان الله بری من المشرکین و رسوله... (توبه/۳) و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات... (بقره/۱۲۴)، مجالی برای شک در اعراب‌دار بودن قرآن باقی نمی‌گذارد و این نظریه نه تنها مورد قبول دانشمندان مسلمان نیست، بلکه خاورشناسان بزرگی چون نولدکه، بلاشر، گیر و یوهان فک به رد آن پرداخته‌اند. ما نظرات آنان را در این خصوص در بخش نظر خاورشناسان ذکر کردیم.

۴- عدم نزول قرآن به زبان قریش، عموم خاورشناسان، زبان عربی فصیح را زبان قریش معرفی نکرده‌اند.^۱ بلکه برخی به خلاف آن نیز تصریح کرده‌اند. زبان عربی فصیح یا زبان قرآن را زبانی با تفاوت‌های اساسی نسبت به زبان قریش نمی‌دانیم، بلکه آن را فراتر و برتر از زبان یک قبیله - با کاستی‌هایش - می‌دانیم. بخش اعظم آن را مشترک میان قبایل مختلف عرب، مخصوصاً قبایل مرکزی می‌دانیم که هر یک از این قبایل با نفوذ و ویژگی‌های خاص خود در آن در ارتقاء آن سهم بوده‌اند. به هر حال شاید بتوان گفت خاورشناسان پیشگامان طرح نزول قرآن به غیر لهجه قریش در عصر معاصر بعد از کشف کتیبه‌ها توسط آنان و بررسی آنها بوده‌اند. به تبع آنها، دانشمندان مسلمان به بررسی دوباره منابع اسلامی با توجه به دست آوردهای زبان‌شناسی جدید پرداختند و آن را مطرح کردند. البته - همان طور که گذشت - در منابع اسلامی، اخبار و روایات

۱. فلرز و کاله زبان عربی فصیح را زبان قریش نمی‌دانند بلکه بر این اعتقادند که قرآن ابتدا به زبان عامیانه قریش بود سپس توسط دانشمندان به زبان عربی فصیح تبدیل شد.

متعددی در نزول قرآن به لهجه‌های مختلف وجود داشته، اما نظر شایع همان نزول قرآن به لهجه قریش بود. برخی از خاورشناسان آن را نماینده یکی از گویش‌های شبه جزیره معرفی کرده‌اند و نالینو قائل است آن لهجه‌ای بوده که در زمان حکومت کهنه استواری و پاکی یافته و زبان ادبی متداول گشته است. ما منکر نقش پادشاهان کهنه - که قبایل متفرق مصر را به زیر پرچم واحدی قبل از نیمه ۵م درآوردند - در ترویج یک زبان نیستیم. بلکه اگر این امر را قطعی فرض کنیم، زبانی را که ترویج شده زبانی می‌دانیم که بخش اعظم آن مشترک میان تمام قبایل بوده است و ویژگی‌های خاص لغوی قبایل صرفاً برای غنی سازی و در پی تأثیر و تأثرات، وارد آن گشته‌اند نه آنکه آن را زبان یک قبیله بدانیم که بر دیگران تحمیل شده است.

۵- زبان عربی فصیح هرگز زبان گفتار نبوده. در اینکه این زبان در شعر و خطابه به کار می‌رفته است، اختلافی وجود ندارد. اما اینکه آیا این زبان به غیر از شعر و خطابه، در سایر گفتگوها نیز به کار رفته است، اختلاف است. بروکلن (۴۲/۱) و ترشتاین (نک: عبدالتواب، ۹۰) تصریح کرده‌اند که آن زبان گفتار نبوده است. حال آنکه این مطلب با نظر نولدکه (نک: بلاشر، تاریخ، ۱/۱۱۹) که عربی فصیح را زبانی می‌داند که تازیان در آن روزگار و دیر زمانی بعد از آن بدان تکلم می‌کرده‌اند، همچنین نظر نالینو (نک: ضیف، ۱۳۱/۱؛ علی، ۶۲۷/۸) که آن را زبان قبایلی می‌داند که به نظم شعر شهرت داشته‌اند و همچنین نظر یوهان فوک (ص ۳-۴) و بلاشر (همان، ۱/۱۲۶) که اختلاف آن را با زبان قبایل عرب اندک می‌دانند، مخالفت دارد. از این گذشته، عربها نه تنها بعد از اسلام بلکه قبل از اسلام نیز فرزندان خود را به بادیه می‌فرستادند تا زبان عربی فصیح را فراگیرند (نک: امین، ۲/۲۴۷؛ آذرنوش، ۱۰۹). زبان شناسان و نحویان نیز تا قرن ۴ برای فراگرفتن زبان عربی و أخذ لغت به اعراب بدوی مراجعه می‌کردند (فوک، ۳). اینان چه بسیار که برای اثبات نظرات نحوی خود به کاربرد بدویها استناد می‌کردند (ولفسن، ۱۸۸) یا از آنان سؤال می‌کردند تا پی به کاربرد آنان برند و صرف کاربرد آنان را دلیل قطعی برای اثبات نظری می‌دانستند. اینها همه دلالت دارد بر این که آنان کاملاً یا با اندکی اختلاف به این زبان، سخن می‌گفتند و ساختارهای این زبان ملکه ذهن آنان بوده است.

۶- ایجاد تغییرات در این زبان توسط شاعران، بدون شک شاعران در ارتقاء و

استواری بخشیدن به این زبان که براساس مشترکات لهجه‌های عرب بود - چه از طریق ترویج مشترکات و چه از طریق انتخاب و اشاعه بهترین‌های دیگر لهجه‌ها و زبانها و چه از طریق تولید لغوی - نقش بسزایی داشتند. اما نباید این زبان را - همان طور که گذشت - ساخته و پرداخته شاعران و آمیزه‌ای ساختگی دانست.

نتیجه

با توجه به سستی ادله قائلان به توقیف و با توجه به بررسی‌های زبان شناختی در مورد سیر تطور زبان عربی، نظریه توقیفی بودن زبان قرآن، صحیح به نظر نمی‌رسد. همانگونه که نمی‌توان آن را زبانی ساختگی و غیرگفتاری یا آمیزه‌ای تصنعی از لهجه‌های عرب تلقی کرد و با توجه به وجود ساختارهای متعدد از زبان قبایل مختلف عرب در آن و با توجه به روایات و شواهد متعدد نمی‌توان آن را به یک قبیله - مخصوصاً قبیله قریش - نسبت داد. آنچه که به نظر صحیح می‌رسد و قرائن و شواهد آن را تأیید می‌کند، این است که زبان عربی مثل هر زبان دیگری سیر تطوری داشته و این سیر تطور در کتیبه‌های بدست آمده، مشهود است. این زبان در زبان شعر جاهلی انسجام یافته و در سرتاسر شبه جزیره منتشر می‌شود و در زبان قرآن به کمال رسیده و تثبیت می‌گردد. بخش اعظم آن مشترک میان زبان تمام قبایل است و هر یک از لهجه‌ها با ساختارهای خاص خود در غنی سازی و ارتقاء آن سهم بوده‌اند. از این رو زبانی فراتر از یک لهجه و زبان مشترک تمام قبایل عرب بوده است. به همین دلیل شعراء اغراض خود را بدان می‌سرودند تا برای تمام تازیان قابل فهم باشد.

کتابشناسی

آذرنوش، آذرتاش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران، توس، ۱۳۷۴ش.
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۶۷م.

ابن جنی، عثمان، الخصائص، به کوشش عبدالحمید هندآوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۱م.

- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، شرح محمد اسكندري، دارالكتب العربي، بيروت، ٢٠٠١م.
- ابن فارس، احمد، الصاحبى فى فقه اللغة و سنن العرب فى كلامها، بيروت، مؤسسده أ. بدران للطباعة و النشر، ١٩٦٣م.
- اسلامبولى، سامر، ظاهرة النص القرآنى تاريخ و معاصرة، دمشق، الأوائل للنشر و التوزيع، ٢٠٠٢م.
- امين، احمد، ضحى الاسلام، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح، به كوشش مصطفى ديب البغاء، بيروت، دار ابن كثير، ١٩٩٠م.
- بروكلمن، كارل، تاريخ الادب العربى، ترجمه عبدالحليم نجار، مصر، دارالمعارف، بى تا.
- بلاشر، رضى، تاريخ ادبيات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، مؤسسده مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٣ش.
- همو، در آستانه قرآن، ترجمه محمود راميار، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٧٦ش.
- تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح مختصر المعانى، قم، منشورات دار الذخائر، ١٣٦٨ش.
- ثعالبى، ابومنصور، اللغة و سر العربيه، به كوشش فائز محمد و اميل يعقوب، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٩٩٩م.
- جاحظ، عمرو بن بحر، الحيوان، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- جزائرى، طاهر، التبيان لبعض المسائل المتعلقة بالقرآن، قاهره، ١٩٣٤م.
- حجتى، سيد محمد باقر، تاريخ قرآن كريم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٦٦ش.
- حر عاملى، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، بيروت، مؤسسده آل البيت لاهياء التراث، ١٩٩٣م.
- حسين، طه، المجموعه الكامله لمؤلفات الدكتور طه حسين (فى الأدب الجاهلى)، بيروت، دار الكتاب اللبنانى، ١٩٨٢م.
- خوبى، سيد ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، نجف، المطبعة العلميه، بى تا.
- رافعى، مصطفى صادق، اعجاز القرآن و البلاغه النبويه، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٩٩٠م.
- همو، تاريخ آداب العرب، بيروت، دار الكتاب العربى، ٢٠٠١م.

- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٩٩٠م.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، به کوشش یوسف عبدالرحمن، بیروت، دار المعرفة، ١٩٩٠م.
- سالم مکرم، عبد العادل، قضایا قرآنیة فی ضوء الدراسات اللغویة، بیروت، مؤسسه الرسالة، بی تا.
- همو، من الدراسات القرآنیة، قاهره، عالم الکتب، ٢٠٠١م.
- سیوطی، عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، به کوشش مصطفی دیب البغاء، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، ١٩٨٧م.
- همو، الجامع الصغیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٩٩٠م.
- همو، المزهرة فی علوم اللغة و انواعها، به کوشش فؤاد علی منصور، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٩٩٨م.
- شاطبی، ابراهیم، الموافقات فی اصول الشریعة، به کوشش عبدالله دراز، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- صالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، بیروت، دارالعلم للملایین، بی تا.
- ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- طباطبایی، محمد حسین، قرآن در اسلام، قم، هجرت، ١٣٦٠ش.
- همو، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ١٣٩٧ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٩٨٦م.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٩٨٨م.
- همو، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الفکر، ١٩٨٩م.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، به کوشش سید احمد حسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٦٧.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، به کوشش احمد حبیب قصیر عالمی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه حمید رضا شیخی،

تهران، آستان قدس، ١٣٦٧ش.

علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، بغداد، بی جا، ١٩٩٣م.
فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، بیروت، منشورات المكتبة البولیسية، ١٩٨٧م.
فوک، یوهان، العربیة، ترجمة عبدالحلیم نجار، قاهره، مكتبة الخانجي، ١٩٥١م.
فیض کاشانی، محمد حسن، تفسیر الصافی، به کوشش حسین أعلمی، مشهد، دارالمرتضی
للنشر، بی تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، بیروت، دارالصلب - دارالتعارف،
١٤٠١ق.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ١٩٨٣م.
مسلم، صحیح، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
معرفة، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، مطبعة مهر، ١٣٩٧ق.
مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ١٣٦٦ش.
نسائی، احمد، سنن، شرح جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
نوری، میرزا حسن، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث،
١٤٠٧ق.

واقدی، محمد، المغازی، به کوشش مارسدن جونز، بیروت، عالم الکتب، ١٩٨٤م.
وجدی، محمد فرید، دائرة معارف القرن العشرين، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.